درس ششصد و هفتاد و یکم

کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت (۲)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم

عرض شد که در کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت اشکالی وارد است و مبتنی بر عدم تفاوت ماده و صورت در کیفیت اخذ جنس از هردو است. عرض شد که ماده عبارت از همان هیولا در وضعیت استعداد است و همین‌طور صورت عبارت از آن جنبهٔ فعلیت و ظهور خارجی ماده در تشخص و تعیّن جسمی است و هرکدام از این دو، دو جنبه دارند که همان جنبهٔ جنسی و فصلی آنها را تشکیل می‌دهد و به همان جهت ایرادی در اینجا وارد است. اگر قرار باشد که جنس را از ماده اخذ کنیم بنابراین چه اشکالی در اینجا هست که خود صورت که در واقع در تحلیل عقلی ـ نه در تحقق خارجی ـ به جنس و فصل تقسیم می‌شود، این جنس از صورت اخذ نشود؟ آنچه که در تعیّن و تشخص خارجی مشاهده می‌شود یک هیولا است که یک حقیقت مبهمه است یعنی در ذات خودش ابهام دارد در عین

اینکه تحصّل دارد.

فرق بین ابهام و تحصّل

عرض شد که بین ابهام و تحصل فرق است؛ ابهام ممکن است وجود داشته باشد ولی ظهور نداشته باشد و این اشکال ندارد! یک امر مبهمی باشد که حقیقت آن امر مبهم به‌واسطهٔ ابهام بودنش است منتها ظهور و بروزش به‌واسطهٔ صورت نوعیه‌ای است که بر او حمل می‌شود و آن صورت نوعیه جنبهٔ فعلی دارد. شکی نیست که همهٔ موادی که در خارج هستند فی‌حدّنفسه یک حقیقت سیّالی هستند که آن حقیقت سیّال به‌واسطهٔ صور نوعیه‌ای که به خود می‌گیرد، ظهور و بروز خارجی دارد و اگر آن صورت و تحقق خارجی آن فصلیت نبود، آن حقیقت سیّال هم نمی‌توانست تشخص پیدا کند. پس می‌توان گفت که هرکدام از این دو مکمل یکدیگرند. اگر شما آن ماده‌ای که در یک شیء خارجی مشاهده می‌کنید وجود نداشته باشد در واقع آن صورت نوعیه هم نمی‌تواند وجود داشته باشد چون ما صورت نوعیه در هوا که نداریم، این صورت نوعیه باید به یک امر خارجی تعلق بگیرد و آن امر خارجی را

متشخص و متعین و قابل اشاره کند. نفس حیوانیت یا نفس انسانیت، جسمیت انسان ـ حالا به روح انسان کار نداریم ـ که آن جنبهٔ لحمیت، عزمیت، بشریت، شعریت و اینها را نشان می‌دهد، نفس آن مادهٔ جسمی بدون یک ماده که آن ماده وجود حقیقی این تعین خارجی است، نمی‌تواند امکان داشته باشد. ما لحم بدون وزن نداریم و لحم بدون لون نداریم و لحم بدون اعراض مثل امتداد در ابعاد ثلاثه نداریم، آنچه که داریم لحم با این خصوصیات است.

بنابراین یک لحم در عین اینکه عنوان لحمیت بر او صدق کند ولکن آن صورت لحمیت که **ما بِه الشیء هو هو** است و قابل اشاره است را نداشته باشد، یک هم‌چنین چیزی مستحیل است و همین‌طور از آن‌طرف صورتی ـ صورت لحمیت ـ وجود داشته باشد ولی در واقع آن ماده‌ای که این صورت روی او بنشیند و شما بتوانید به‌واسطهٔ رؤیت، لحم را از سایر اشیاء تمییز بدهید هم معنا ندارد. [اینکه می‌گوییم:] به‌واسطهٔ آن صورت لحمیت، منظور همان اعراض تسعه مثل کم، کیف،

لون و امثال‌ذلک [نیست] و اینها عرض هستند که به‌واسطهٔ این صورت لحمیت عارض می‌شوند، بحث در آنجا نیست و مشخص است که در عرض باید مسبوق به موضوع باشد و این عرض روی موضوع حمل بشود. اول صحبت در خود صورت لحمیت است. ببینید ما در اینجا سه مرتبه به‌وجود آوردیم و تقسیم کردیم و در هر سه مرتبهٔ اینها جسم خارجی بی‌نیاز از هرکدام از این مراحل نیست ولکن باید ببینیم کدام‌یک از این دو سبقت دارد و کدام‌یک از این دو متأخر است؟ بحث در سبقت و تأخر و علیت و معلولیت است و بحث در خود نیاز آن شیء خارجی در تحقق خارجی به اینها نیست.

شما وقتی که با دست کلید را می‌چرخانید و در را باز می‌کنید یا دستگیرهٔ در را حرکت می‌دهید، در عالم خارج دو حرکت انجام شده است؛ یکی حرکت دست و یکی هم حرکت این دستگیره، هردو باهم انجام شده است و هرکدام از این دو منفک از دیگری نیست یعنی فرض کنید اگر شما دست را به دستگیره بگیرید الآن من‌حیث‌المجموع یک امر واحد در خارج تحقق پیدا کرده است که عبارت از یک

مجموعه‌ای است که آن مجموعه یک فعل را انجام می‌دهد ولی در تحلیل عقلی به دو حرکت تقسیم می‌شود؛ یکی حرکت ید و یکی هم حرکت دستگیره ولی کدام‌یک از این دو تقدم دارند ـ تقدم عقلی، نه تقدم زمانی ـ ؟! مشخص است که دست علت برای آن حرکت دستگیره است و اگر دست نباشد دستگیره هم حرکتی ندارد، بحث در تقدم و تأخر زمانی نیست بلکه در تقدم عقلی است.

صحبت در این است که این جسمی که الآن در خارج هست دارای سه مرتبهٔ وجودی است و هرکدام از اینها اگر نباشند، خود آن جسم نخواهد بود و شکی در این نیست. مرتبهٔ اول مرتبهٔ ماده بودن این جسم است که این جسم یک مادهٔ خارجی درقبال مادهٔ عقلی است، شما مادهٔ عقلی هم دارید؛ این تصورات ذهنی که می‌شود دارای ماده و صورت است و اگر ماده و صورت نباشد دیگر تصور خارجی در اینجا معنا ندارد. ماده بودنش عبارت از همان حقیقت وجودیهٔ کیفیهٔ نفسیه است که آن حقیقت کیفیهٔ نفسیه یعنی نفس الوجود ذهنی در عالم

تجرد، آن نفس الوجود دارای یک حقیقتی است که آن حقیقت، حقیقت مجرده است و شما نمی‌توانید آن حقیقت مجرده را جدا و منفک از صورت خودش بکنید. آن حقیقت مجرده در خود ذهن به صور مختلفی درمی‌آید؛ گاهی اوقات به‌صورت انسان درمی‌آید و شما در ذهنتان تصور یک انسان می‌کنید و گاهی اوقات همان به‌صورت حیوان درمی‌آید و تصور حیوان می‌کنید و هلمَّ جرّاً.

ترکّب مفاهیم از نقطه‌نظر تحلیل عقلی در صور عقلیه

بنابراین گرچه مفاهیم در اینجا مختلف هستند ولی خود مفاهیم از نقطه‌نظر تحلیل عقلی در صور عقلیه مرکب هستند منتها ترکیبشان ترکیب خارجی و سکنجبین نیست که شما مخلوط کنید! وجود آنها وجود مجرد و وجود تجردی است نه‌اینکه فرض کنید در خارج شکر و آب که هرکدام دارای یک صورت نوعیه هستند و تحقق خارجی دارند را با انضمام یکدیگر و ترکیب و مونتاژی که می‌کنید، یک حقیقت خارجی و یک شیء خارجی درست کنید! این در اینجا به آن کیفیت نیست.

پس در خود صورت خارجی هم مسئله همین

است، همین‌که شما در ذهن خودتان فشار می‌آورید و می‌خواهید یک شیء و واقعیت را ترسیم کنید ...، آن مهندسی که می‌خواهد یک دستگاهی را بسازد که این توقع از آن دستگاه برآورده بشود، آن مهندس در عقل و نفس خودش چه کاری انجام می‌دهد و چه نیرویی اعمال می‌کند تااینکه آن صورتی را که منطبق با خواست‌های او است و منطبق با نیات و اهداف و اغراض او است ایجاد کند؟! اگر آن صورت خارجی بسیط بود یک‌دفعه باید به محض اراده، آن صورت خارجی منطبع بشود چون بسیط است. بسیط که دیگر نیاز به ترکیب ندارد! بسیط که نیاز به اعمال رویه ندارد! بسیط که دیگر نیاز به اعمال قوهٔ نفسیه و اینها ندارد! صرف یک صورت بسیط به محض اراده، آن صورت در او تجلی و در نفس او حضور پیدا می‌کند.

بنابراین مسئله این‌طور نیست، شما می‌بینید که شخصی که می‌خواهد آن نقشهٔ آن دستگاه را در ذهن خود ترسیم کند دائماً به خود فشار می‌آورد و داخل اتاق می‌رود و در را می‌بندد که خلوت باشد و صدا

نیاید؛ صدای سوت و ماشین آمبولانس و اینهایی که بوق می‌زنند نیاید و [ذهن] خودش را جمع می‌کند و شروع به فکر کردن می‌کند و آن اهداف را درنظر می‌گیرد و آلات و ادواتی که می‌تواند آن اهداف را تأمین کند یکی‌یکی جمع می‌کند و دو ساعت فکر می‌کند تازه بیرون می‌آید و می‌گوید: نصف راه را رفتم و هنوز به قضیه نرسیدم! دوباره و سه‌باره می‌رود و چند روز طول می‌کشد یا چند ماه طول می‌کشد تااینکه بتواند آن دستگاهی که مورد نظر اوست را دقیق تنظیم کند و بعد هم نقشه را روی کاغذ پیاده کند و بگوید: نگاه کنید، یعنی این صورت خارجی پیدا کرد و تا حالا در نفس بود! این اعمال رویه‌ای که فرد می‌کند در دو جنبه تحقق پیدا می‌کند؛ یکی در جنبهٔ جنسیت عقلیه و دوم در جنبهٔ صورتیت عقلیه؛ در جنبهٔ جنسیت عقلیه، از خود آن اشیائی که در ذهن دارد به‌عنوان مرتکزات عقلی استفاده می‌کند. از نظر ارتکازات عقلی در ذهن یک مهندس آهن، فولاد، مس، پلاستیک و اشیاء مختلف قرار دارد و اینها همه حقایق جنسیه‌ای هستند که این حقایق جنسیه خودشان یک صورت نوعیه دارند و

شما می‌بینید که در ترکیب این حقایق جنسیه یک صورت نوعیهٔ خاص تشکیل می‌شود. چطور اینکه در خارج هم همین است؛ فرض کنید شما چند ماده مثل مس، سدیم، ید، پتاسیم و امثال‌ذلک را ترکیب می‌کنید و تبدیل به یک قرص می‌کنید و می‌گویید: شما که کم‌خونی دارید و مس و چدن [بدنتان کم است] از این قرص بخورید! الآن چیزی که کم داریم فعلاً اینجاست [عقل است]! فرض کنید اسم این قرص را مولتی‌ویتامین می‌گذارید. چرا؟ چون در آن همهٔ این مواردی که مورد نظر است قرار دارد و طبعاً این جنس و فصل دارد و جنس اینها عبارت از مواد مختلفی است که تک‌تک این مواد هرکدام برای خودشان یک صورت نوعیه دارند و به‌واسطهٔ آن صورت نوعیه است که خودشان برای خودشان تحقق خارجی دارند و اگر نباشند شما [چطور] می‌توانید این اشیاء مختلف را با همدیگر ترکیب کنید؟! در صورت ذهنیه هم همین‌طور است. فرض کنید اینکه الآن یک مختبر آزمایشگاهی براساس آن اهداف خودش یک دارو را اختراع و ترکیب می‌کند

به‌واسطهٔ این است که اجناس این صورت نوعیه در ذهن او مُنتَقِش است و چون این اجناس در ذهنش منتقش است، آنها را درمی‌آورد و یکی را کم می‌کند و یکی را زیاد می‌کند و دوز یکی را کم می‌کند و از آن‌طرف آن را زیاد می‌کند تا بعد به‌صورت کپسولی که بتواند با خواست‌های او و اهداف معیّنی که دارد در بیماری مشخص مورد استفاده قرار بگیرد و این عبارت از حقایق جنسیه‌ای است که این حقایق جنسیه در ذهن وجود دارد و ذهن این حقایق جنسیه را به‌کار می‌گیرد و از اینها در ترکیب و امتزاج آن صورت نوعیه استفاده می‌کند. تا یک مهندس در ذهنش آهن وجود نداشته باشد چطور می‌تواند این دستگاه را درست کند؟! تا در ذهن یک مهندس آن ابزار و وسایل کلیهٔ جنسی وجود نداشته باشد [چطور] می‌تواند آن اشیاء را باهم ترکیب کند و به آن هدف و غایت خودش برسد؟! بنابراین همان‌طوری‌که در خارج جنس و فصل خارجی داریم، در آنها هم داریم. خب این مرتبهٔ اول بود.

پس در مرتبهٔ اول باید آن ماده وجود داشته باشد؛ آن ماده و هیولای سیّالی که آن اصل و ریشهٔ آن تعین

و تشخص خارجی را تشکیل می‌دهد. این پلهٔ اوّلی است که باید باشد و اگر این نباشد اصلاً دیگر معنا ندارد که صورت نوعیه وجود داشته باشد! تا آن ماده نباشد... منظور بنده از «نبود» تحقق خارجی قابل مشاهده نیست و آن تحقق خارجی قابل مشاهده منوط به این است که سایر مراتب را هم طی کند و اگر بدون آن سایر مراتب که آن صورت نوعیه باشد یا آن اعراضی که عارض بر این جسم می‌شود، اگر آنجا نباشد خب شما باید بدون اینها آن را ببینید و باید بدون اینها قابل مشاهده باشد و شما در دستتان بگیرید! هرچه را که شما در دستتان قرار می‌دهید بالأخره یک صورت نوعیه‌ای بر او مترتب است.

وجود؛ تحقق خارجیِ بدونِ قابلیتِ لمس

منظور از وجود، تحقق خارجیِ بدونِ قابلیتِ لمس است! تحقق خارجی در عالم خارج، نه در عالم اعتبار، در عالم اعتبار یعنی عالم کشک! اعتبار است دیگر، کشک است! فرض کنید که من الآن اعتبار می‌کنم که اینجا بالای مجلس است و یک وقتی اعتبار می‌کنم که آنجا بالای مجلس است و اعتبارش دست من است. می‌گویم: آقا بفرمایید

بالای مجلس. می‌گوید: آقا بالای مجلس که اینجاست. می‌گویم: تو اینجا را بالای مجلس می‌بینی، من بالای مجلس را آنجا می‌بینم! خب حالا فردا رأیم عوض می‌شود و می‌گویم: نه بهتر است که اینجا را بالای مجلس قرار بدهیم! می‌گوید: تو که دیروز گفتی آنجا بالای مجلس است! می‌گویم که اختیارش با خودم است؛ امروز آنجا را می‌گویم و فردا یک جای دیگر را می‌گویم! دلم می‌خواهد هر روزی یک چیزی بگویم! این اعتبار می‌شود. اعتبار دست خود متکلم است و [اگر] بخواهد حرفش را عوض می‌کند آن‌هم به‌خاطر همان کیفیت تصوراتی که دارد و بالأخره دلش می‌خواهد، یک چیزی می‌گوید! امروز این و فردا آن! این مسئله اعتبار می‌شود. مطلب، مطلب واقع است یعنی در مطلب واقع ـ از عالم اعتبار بیرون و آنچه که در خارج تحقق دارد ـ آنچه که در خارج تحقق دارد جدای از یکدیگر می‌شود یا نمی‌شود؟ آن کپسولی که الآن به‌عنوان مولتی‌ویتامین از دست می‌گیرید و می‌خواهید بخورید، اگر بخواهید این کپسول تأثیر بگذارد باید همین‌طوری بخورید والاّ اگر آن را داخل

آزمایشگاه ببرید و تجزیه کنید، آن را به سی یا چهل یا پنجاه نوع یا بیشتر تقسیم می‌کنند ولی این دیگر فایده‌ای ندارد! فرض کنید B۱ را از این بگیرید و یا بدون سایر مواد [استفاده کنید] اسیدفولیک هم بخورید تأثیر نمی‌کند و هضم نمی‌شود! اگر ویتامین B۱ و ویتامین A همراه با سایر مواد ترکیب شود [اثر دارد] و اگر جدا بخورید همان ماده را خوردید ولی اثر ندارد! فرض کنید صبح که می‌خواهید قرص بخورید می‌گویید که چه کسی گفته است که من این را بخورم؟! من این قرص را تجزیه و ترکیب می‌کنم و هر ساعت یکی را می‌خورم! مثلاً الآن ویتامین B۱ را می‌خورم و یک ساعت بعد ویتامین c را می‌خورم، این‌طور جذب نمی‌شود و فایده ندارد! یک کیلو هم از این دارو مصرف کنید فایده ندارد! این دارو باید ترکیب شود و توأم باشد تااینکه بتواند اثر و خاصیت خودش را بگذارد و عوارض ایجاد نکند.

منظور از وجود خارجی

بنابراین منظور ما از وجود خارجی نه یعنی وجود قابل اشاره بلکه وجودی که از عالم اعتبار بیرون است و این مسئله مسئلهٔ بسیار دقیقی است که آنهایی

که در بعضی از تقریرات اشکال وارد کردند متوجه این مسئله نبودند. وجود خارجی نه آنچه که شما دستتان بگیرید! زیرا همین‌که دستتان می‌گیرید یعنی صورت نوعیه دارد! همین‌که این دستگاهی که الآن در اینجاست را در دست بگیرم به معنای این است که پذیرفته‌ام که ماده و صورت و عرض دارد و خصوصاً به نفس نگاه کردن و به نفس دست گرفتن، همهٔ این مطالب را پذیرفته‌ام و قبول کردم چه بخواهم و چه نخواهم! صحبت در همان تحقق خارجی اوست که از عالم اعتبار و مجاز بیرون است، آن تحقق خارجی باید وجود داشته باشد و اگر وجود نداشته باشد صورت نوعیه که نمی‌تواند مادهٔ شیء را بسازد، اگر می‌ساخت دیگر نیاز به ماده و جنس نداشتیم و می‌گفتیم: فقط آنچه که در خارج هست صورت است و بس!

صورتیت محض بودن مربوط به مجردات

بنابراین اینکه می‌گویند: حقیقةُ الشیء بِصورتِه لا بمادَّتِه، نه‌اینکه بی‌نیاز از ماده است و فقط صورتیت محض است! آن صورتیت محض بودن به مجردات مربوط می‌شود و این صورت محض بودن

در اینجا قرار دارد. مسئلهٔ معادی که مرحوم صدرالمتألهین مطرح کرده است و در آنجا قائل هستند که آن حقیقةُ الإنسان که در قیامت ظهور پیدا می‌کند بِصورة الشیء هست نه به ماده‌ای که در دنیا بود چون ماده در اینجا اثری در هویةُ الشیء ندارد، این مسئله مربوط می‌شود به اینکه ما برای نفس و روح در عالم قیامت قائل به قالب بشویم؛ چه قالب مادی و چه قالب مثالی، ولی آن روح و حقیقت صورت و نفسیت انسان که در قالب نمی‌گنجد و اعلای از خود قالب و تقیّد به بدن ـ چه بدن مادی و چه بدن مثالی ـ هست و حقیقت او را تجرد محض تشکیل می‌دهد، ماوراء بحث مسئلهٔ وجود بدن مثالی و وجود بدن مادی یا وجود برزخِ بینهما در عالم خارج و در عالم قیامت است.

تبیین نظر مرحوم صدرالمتألهین در بحث کیفیت معاد جسمانی

آنچه را که مرحوم صدرالمتألهین در بحث معاد مطرح می‌کنند به آن مقتضای کیفیت تحقق اشیاء در عالم ثواب و جزا اشاره دارد که اگر نفس بخواهد به یک قالب و بدنی دربیاید، در آنجا چه بدنی باید به‌دست بیاورد؟ آیا همین بدنی که در دنیا است و

الآن دارد صحبت می‌کند همین بدن را نیاز دارد؟ نه، نیازی به این بدن ندارد زیرا شما با همین فرد در خواب بحث و صحبت می‌کنید، پدرتان که از دنیا رفته است را در خواب می‌بینید و واقعاً او را می‌بینید و صبح که بلند می‌شوید می‌گویید: پدرم را در خواب دیدم. بابا جنازهٔ پدرتان که سی سال پیش خاک شده است و الآن هم بروید نگاه کنید در قبر هم اثری از او نیست. وقتی می‌گویید: من پدرم را در خواب می‌بینم خب چرا به شما ایراد نمی‌شود که پدری که در خواب دیده‌اید چیزی نبوده و بادکنکی بوده است! پدرت همان بود که جنازه‌اش را خودمان تشییع کردیم و لااله‌الاالله گفتیم و در قبر گذاشتیم و روی آن را هم پوشاندیم و الآن هم خاک شده است و دیگر اثرش نیست، رفتیم و نگاه کردیم و دیدیم که خاک شده است و الآن هم یک جنازهٔ دیگر در همان قبر گذاشتند! درحالی‌که شما چهل سال از فوت پدرتان می‌گذرد در خواب می‌بینید که انگار دیروز فوت کرده است و اصلاً با او احساس غربت نمی‌کنید! شما چه چیزی را دیدید که این‌چنین در وجدانتان ـ نه در تخیلتان ـ احساس حقیقت بودن با

او را می‌کنید که گویی اصلاً فوت نکرده و از دنیا نرفته است؟! خیلی جوان و شاداب و بشّاش می‌آید و با شما صحبت می‌کند و مطالب را می‌گوید و واقعاً وجودش را در نفس خودتان احساس می‌کنید، تخیّل نیست بلکه واقعیت است. درد مرحوم صدرالمتألهین و امثالهم به این است که می‌گوید: کاری به روز قیامت نداریم، خودتان بروید ببینید چه خبر است، شما خواهید رفت و خواهید دید! در همین دنیا که هستید آنچه را که در خواب می‌بیند ـ حتی افراد زنده ـ [واقعیت دارد]! او در خانه‌اش نشسته و خوابیده است و شما او را در خواب می‌بینید، چه چیزی را در خواب می‌بینید؟ فردا می‌گویید: آقا من شما را دیشب در خواب دیدم و گفتید که چرا سراغ من نمی‌آیی؟ تو چه رفیقی هستی که نمی‌آیی از ما احوالپرسی کنی؟! گفت: اتفاقاً چند روزی است که می‌خواستم به تو تلفن کنم و بگویم که این چه رسم رفاقت است که خبر از ما نمی‌گیری؟!

ببینید یک واقعیت خارجی که وجود دارد، آن

واقعیت را بدون بدن در خواب مشاهده می‌کنید! حالا چرا شما در روز قیامت بروید مشاهده کنید؟! همین الآن او همین جا خوابیده است و صفا می‌کند و شما هم در منزل خودتان بدون صفا استراحت می‌کنید و با او صحبت می‌کنید و مطالبی هم که می‌گویید بعد که مشاهده می‌کنید می‌بینید که همه درست بوده است؛ او می‌خواسته این را به شما بگوید و مطرح کند و شما قبل از اینکه او را ببینید و اطلاع هم داشته باشید با او برخورد کردید! دیگر طرف نمی‌تواند بگوید که بیخود کردی کشک است اینها همه تخیلات خودت است، نمی‌تواند بگوید! او هم می‌گوید: بله، درست است. واقعیت خارجی را نمی‌شود انکار کرد!

علت بیان نفس و روح با ضمیر مؤنث در قرآن

صحبت در این است که مرحوم صدرالمتألهین که می‌فرماید: «حقیقةُ الشیء بِصورتِه لا بمادَّتِه» یعنی آیا شما رفیقتان را در همین دنیا ـ کاری به قیامت نداریم ـ در خواب می‌بینید یا نمی‌بینید؟! رفیقتان را به چه قالبی می‌بینید؟! فقط صورت او را می‌بینید یا او را در یک شکل و قالب می‌بینید؟!

صورت زید که همان حقیقت روحیهٔ اوست شکل و رنگ و کیف ندارد! در اینجا اشاره به مسئلهٔ ادبی هم بکنم که شما وقتی در قرآن مشاهده می‌کنید، می‌بینید که همهٔ آیاتی که مربوط به نفس و روح است با ضمیر مؤنث بیان شده است؛ می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ۝ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ﴾[1] نمی‌گوید: «يا أيّها النَّفسُ المُطمئن»! خطاب به نفس در اینجا مؤنث است و حالا بماند که جنبهٔ تأنیث برای چیست! جلسهٔ بعد بگویید که این جنبهٔ تأنیث برای چیست و چرا مؤنث شده است. خب دلیل ندارد که نفس مؤنث باشد، حالا ما با این کاری نداریم! ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ۝ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا﴾[2] ببینید دوباره در اینجا هم تأنیث است و به‌طورکلی این

---

[1] . سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸. معادشناسی، ج ۲، ص ۲۱۱:
«ای نفس مطمئن شده به ادراک توحید و ولایت، به‌سوی پروردگارت برگرد درحالی‌که هم تو از پروردگارت راضی هستی و هم پروردگارت از تو راضی است.»

[2] . سوره شمس (۹۱) آیه ۷ و ۸. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۱۵:
«و سوگند به نفس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست و سپس راه فجور و فسق و تعدی و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد.»

مسئله هست.

مطلبی که در اینجا هست این است که در ادب عرب حتی برای روح هم تأنیث آمده است و او هم مثل نفس جنبهٔ تأنیث به خود می‌گیرد. حالا صحبت در اینجا این است که روح در چه مرتبه‌ای جنبهٔ تأنیث به خود می‌گیرد؟! آنچه که در ادبیات هست این است که اجزاء انسان که دارای زوج است، تعبیر به تأنیث می‌شود فرض کنید که در مورد «یَد» می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌ﴾[1] «مغلول» نمی‌گوید، «ید» در اینجا مؤنث است و «رِجل» هم مؤنث است و عین ـ قوه باصره ـ هم جنبهٔ تأنیث دارد ولی أنف و لسان [جنبهٔ تأنیث] ندارند و مذکر هستند و رأس و قلب و کبد هم مذکر هستند! حالا ما که دوتا نفس نداریم، پس چرا نفس در آیهٔ ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ارۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ﴾ مؤنث است؟!

جهتش این است که نفس از نقطه‌نظر حقیقت جوهریهٔ خودش تک است و جفت نیست اما روح

---

[1] . سوره مائده (۵) آیه ۶۴. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۱۳۳:
«یهود می‌گویند: دست‌های خدا در غل و در بند کشیده شده است.»

وقتی که تعلق به بدن پیدا می‌کند آن‌وقت در عالم دنیا و در عالم ظهور خارجی زوج برمی‌دارد! زن و مرد، باهم بودن یعنی زن و مرد دو وجود خارجی از یک حقیقت می‌شوند مثل اینکه الآن دوتا «ید»، دو وجود خارجی از حقیقت یدویت می‌شود! «رِجل» دو وجود خارجی از حقیقت رِجلیت می‌شود و در مورد «عین» و باصره همین‌طور است! لذا الآن در تحقق خارجی دارید دو شیء می‌بینید که هردو عین هم هستند، وقتی که نفس به بدن تعلق بگیرد آن‌گاه شما در خارج دو انسان مانند هم می‌بینید. طبق آن قانون ادبی آن نفسی که به هردوی اینها تعلق گرفته و دو شق شده است؛ یک شقش انوثیت را به‌وجود آورده و یک شق آن رجلیت را به‌وجود آورده است، طبق آن باید تأنیث گفته شود بنابراین می‌بینید در ادب و همین‌طور در قرآن هم تأنیث آمده است [مثل آیهٔ] ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا﴾.

مسئله تا اینجا درست است ولیکن شما وقتی که از اینجا بالاتر می‌روید و آن جنبهٔ تعلق روح به بدن و دنیا و ماده را ازدست می‌دهید و به مرتبهٔ بالاتر که

آن جنبهٔ ربطیه است می‌رسید و می‌خواهید در [مورد آیهٔ] ﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي﴾[1] یا [آیهٔ] ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾[2] صحبت کنید آیا در آنجا هم که خداوند در خطاب به ملائکه می‌فرماید: وقتی که روح من به او تعلق گرفت آن‌گاه به سجده بیفتید هم تأنیث و تذکیر هست؟! دیگر در آنجا تأنیث معنا ندارد چون در آنجا انتساب این حقیقت به ذات پروردگار است! در ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ روح پروردگار تأنیث یا تذکیر دارد؟! در آنجا هیچ‌کدام نیست نه تذکیر است و نه تانیث، در آنجا جنبهٔ ذکوریت و انوثیت به‌طورکل معنا ندارد منتها از باب غلبهٔ اشرف مِن الطرفین به پروردگار خطاب مذکر داده می‌شود! می‌گوید: ﴿إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرُۢ

---

[1] . سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۵. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۰۴:
«ای پیامبر چون از تو از حقیقت روح بپرسند بگو: روح از امر پروردگار من است.»

[2] . سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۴۱:
«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبهٔ استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم، آنگاه در برابر او سجده آرید.»

بَصِیرٌ﴾[1] نمی‌گوید: «إنّها بِعبادِها خَبیرٌ بَصیر»!

یعنی ضمیر «هو» که به ذات پروردگار در مقام تجلی اسماء و صفات است برمی‌گردد، او به عبادش خبیر و بصیر است پس برگشت ضمیر «هو» به پروردگار به لحاظ [مذکر بودن نیست] چون مذکر ضد مقابل است و از جملهٔ مقابل است و طرف مقابل دارد، ذات پروردگار که طرف مقابل ندارد و برای مشخص شدن مقابل در آنجا مذکر و مؤنث می‌آورند. اگر یک شیئی مذکر نباشد و تک باشد، در آنجا دیگر مذکر و مؤنث بودن معنا ندارد.

علت استناد ضمیر «هو» به ذات پروردگار

بنابراین این استناد [ضمیر] «هو» به ذات پروردگار به‌خاطر همین جنبهٔ اشرف بودن مذکر و مؤنث است نه به لحاظ اینکه [در آنجا مذکر و مؤنث هست و] ذات پروردگار جنبهٔ مذکر دارد!

﴿أَفَأَصۡفَىٰكُم رَبُّكُم بِٱلۡبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًا﴾[2] این مسئله در جنبهٔ روحیت

---

[1] . سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۷۰:
«تحقیقاً او به بندگانش خبیر بصیر است.»

[2] . سوره اسراء (۱۷) آیه ۴۰:

است.

روحِ اعلای از تذکیر و تأنیث

بنابراین روح تا وقتی که تعلق به ذات پروردگار دارد و در نزول از ذات به مراتب کثرت جنبهٔ تضاد را به‌وجود نمی‌آورد، آن روح اعلای از تذکیر و تأنیث است! وقتی که در مراتب نزول از عوالم ربوبی به مرتبهٔ مثال می‌رسد، در مرتبهٔ مثال جنبهٔ مذکر و مؤنث بودن شکل می‌گیرد و همین‌طور در عالم خارجِ بعد از مثال آن روح تبدیل به روح مذکر یا روح مؤنث می‌شود که در اینجا از آن تعبیر به نفس شده است حالا چه نفس مذکر و چه نفس مؤنث.

تلمیذ: آیا امر به سجده قبل از تعلق روح به نفس است؟ چرا مذکر است؟

استاد: نه، امر به سجده بعدش هست ولی الآن دارد خبر می‌دهد، [می‌گوید:] ﴿وَنَفَخۡتُ﴾ و نمی‌گوید: ﴿نَفَخۡتُ﴾، می‌گوید: ﴿إِنِّی جَاعِلٌ فِی ٱلۡأَرۡضِ خَلِیفَةٗ﴾[1] نه‌اینکه الآن من می‌خواهم خلیفه درست کنم، شما هنوز ندیدید، در

ترجمه: «آیا خدا شما را به فرزندان پسر برگزیده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟!» (محقق)

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۷۱:
«من در روی زمین قراردهندهٔ جانشین می‌باشم!»

علم عنائی من این خلق شده است منتها شمایِ ملائکه علم به عنائیِ من ندارید و الآن آن علم عنائی ظهور خارجی پیدا نکرده و وقتی ظهور خارجی پیدا نکرده، این اِخبار پروردگار به چه حقیقتی است؟! به حقیقتی است که هنوز ظهور خارجی برای ملائکه پیدا نکرده است، اگر این ظهور پیدا کرد و آن مرتبهٔ لا تذکیر و لا تأنیثی به آن مرتبهٔ تعلق خارجی متحول شد آن‌وقت آن جنبهٔ روحی به جنبهٔ نفسی متبدل می‌شود و جنبهٔ مذکر و مؤنث به خود می‌گیرد ولی هنوز نگفته است. لذا مسئلهٔ سجدهٔ ملائکه فقط بر آدمِ تنها نبود، بر حوا هم بود! نه‌اینکه فقط بر آدم به‌خصوص و به این شکل و این قواره باشد، به آن آدمیت آدم بود چون حوا را هم از آدم خلق کرد یعنی این‌طور که در روایات داریم زن‌ها از مردها خلق شده‌اند.[1] دندهٔ چپ و راست و این چیزها!

بحث در باب کیفیت خلقت زن‌ها

تلمیذ: مثل اینکه مرحوم علامه قبول نکردند و تردید دارند.

استاد: بله، البته حالا شاید مثلاً این برداشت عادی مورد نظر ایشان نبوده است اما اینکه داریم از

---

[1] . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶.

او [خلق شده است] یعنی آن مسئله از همان حقیقت آدمیت ظهور پیدا کرده است.

تلمیذ: ضلع چپ داریم.
استاد: بله همهٔ آنها چپ هستند، یک دندهٔ راست در آنها نیست! شما زنی را دیده‌اید که با آدم راست باشد؟! همهٔ آنها یک طوری‌شان می‌شود! البته افراد فرق می‌کنند؛ یکی شانس دارد و یکی شانس ندارد! خلاصه نسبت به همه جسارت نکنم! إن‌شاءالله خدا از آن خوب‌ها قسمت کند! [اگر این‌طور بگویم می‌گویند:] آقای طهرانی شما همهٔ ما را یک کاسه درب و داغان کردید! ما در این مقام نیستیم و انصافاً که بعضی‌ها از مردها جلوتر هستند و آنها مردها را راه می‌اندازند و حرکت می‌دهند! خودم بسیاری از اینها را دیدم. خلاصه این بستگی به توفیق خدا دارد!

علیٰ‌کلّ‌حال این نفس و روحی که الآن به روح تعلق می‌گیرد همین‌که در ملکوت سفلیٰ می‌آید که از آن تعبیر به مثال اعلیٰ می‌شود و همین‌طور در مثال اسفل که مربوط به عالم مشاهدات و مکاشفات و صور نوعیه است، وقتی که به او تعلق می‌گیرد این‌طور می‌شود. در روح که همان مسئلهٔ ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ هست، در آنجا مذکر و مؤنث بودن راه ندارد! و لذا باید توجه داشته باشید اگر ما می‌خواهیم در ادب از روح تعبیر به روحی که جنبهٔ نفسی دارد بیاوریم باید بگوییم که روح مجرده! اگر بخواهیم از روح به‌نحوی تعبیر کنیم که آن جنبهٔ نفسی و تعلق به ماده مورد نظر نباشد، باید بگوییم: روح مجرد!

رد اشکال بعض ادبا به اسم کتاب «روح مجرد»

پس این اشکالی که بعضی از ادبا بر این کتاب گرفتند و گفتند که باید روح مجرده باشد، این اشکال

بر آن اساس است که مقصود مؤلف از تعریف این کتاب بیان حالات فرد به‌عنوان فردی باشد که روحش به دنیا تعلق گرفته است درحالی‌که مؤلف می‌خواهد بالاتر از این را بیان کند و مرتبهٔ مافوق بشری در اینجا مطرح است که همان جنبهٔ حقیقت مجردهٔ محض است لذا در اینجا باید روح مجرد گفته شود خب این یک مسئله و جنبهٔ ادبی بود.

این مرتبه مرتبهٔ اول است یعنی در مرتبهٔ اول، ماده صورت خارجی دارد. إن‌شاءالله مرتبهٔ دوم را جلسهٔ بعد بیان می‌کنیم.

تلمیذ: این نفس که اینجا آمده منظورش مطمّئنه است؟

استاد: نه، نفس که در اینجا نفس مطمئنه است آن حقیقت تعلق روح به ماده را می‌گوید، می‌گوید: ای روحی که الآن در اینجا آمدی و زحمت کشیدی و تلاش کردی و سالیان سال در این بدن بودی و خدا را عبادت کردی و به مقام اطمینان رسیدی! خطاب، خطاب به نفسِ متعلق به ماده است. [می‌گوید:] حالا برگرد به آن جنبهٔ لاصورة خودت! باید به آنجا برگردی! ﴿ٱرۡجِعِیٓ إِلَىٰ رَبِّكِ﴾ یعنی حالا دوباره برگرد برو آنجایی که آنجا لا اسمٌ و لا رسمٌ و لا

صورةٌ است بلکه حقیقت محض و معنای محض است البته این برای بعضی از بندگان خدا است نه برای همه! آنهایی که در آن وادی اعتبارات و تخیلات ـ حالا نمی‌گویم که تخیلات بد، تخیلات خوب ـ توقف کردند و هدف آنها همین بودن در این دنیا و رسیدن به نعمات ظاهری و صوریه؛ فواکه و غلمان و حوری و اینها است، آنها مشمول این خطاب نیستند! آنها از مؤمنینی هستند که اصحاب الیمین و متقین هستند که در آن دنیا هم خداوند آنها را متنعم به همین نعمت‌ها می‌کند؛ همین مسائل ﴿جَنَّٰتٍ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾[1] و امثال‌ذلک [البته] علی حَسبِ مَراتِبهم! ولی در آن مرتبه‌ای که «**لا عینٌ رأت و لا اذنٌ سمعت**»[2] در بعضی از اخبار و احادیث داریم که در آنجا بالاتر از نعمت‌ها هست یا در آیهٔ قرآن اشاره دارد: ﴿وَلَدَيۡنَا مَزِيدٞ﴾[3] که همان‌طوری‌که مرحوم

---

[1] . سوره حج (۲۲) آیه ۲۳. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۴:
«در زیر آن درختان نهرهایی جاری است.»

[2] . عدة الداعی، ج ۱، ص ۱۰۹.

[3] . سوره ق (۵۰) آیه ۳۵:
ترجمه: «و باز افزون‌تر از آن نزد ما خواهد بود.» (محقق)

علامه طباطبائی فرمودند: اشاره به مراتبی است که در گفتار نمی‌گنجد و لغتی برای او وضع و جعل نشده است! در آنجا این مسئله نیست و این جنبهٔ ذکوریت و انوثیت راه ندارد.

تلمیذ: پس مقام اطمینان نفس مقام تجرد محض نیست؟

مشکک بودن مقام اطمینان نفس

استاد: ببینید اطمینان خودش دارای مراتب است و یک مسئلهٔ مقول به تشکیک است مثل مقام طهارت و همان خود تجرد یک حقیقت مقول به تشکیک است برای کسی که مرتکب واجبات و تارک محرمات بشود که این یک نوع طهارت است که در اینجا عدالت ظاهری و اینها اثبات می‌شود. یک شخصی است که مکروهات و ـ البته مکروهات به معنای مبغوضیت، بلکه همین کراهت اصطلاحی منظور است ـ مبغوضیت از او سرنمی‌زند خب آن‌هم یک مرتبه‌ای است. بعد به یک مرتبه‌ای می‌رسد که ذهن و خاطرات ذهنی خودش هم بر طبق ما فیه رضی الله است و آن‌هم یک مرتبه است. بعد به یک جا می‌رسد که اعراض عن ما سوی الله است! همین‌طور دارد بالا می‌رود تا به مراتب «**حسناتُ**

الأبرار سَيئاتُ المقربين»[1] می‌رسد که در آنجا **نفسُ الإعراضِ عَن ما سوى الله و نفسُ التوجهِ و التُمايلِ إلى ما سوى الله** برای او گناه است! خب این مرتبه خیلی تفاوت می‌کند با آن کسی که فقط از نقطه‌نظر محرمات و واجبات به مرتبهٔ ظاهر دست پیدا کرده و از اینها هیچ خبر ندارد! اطمینانی که برای این [هست این اندازه] است یعنی خدا در مقام اطمینان اگر شخص شخص متقی باشد می‌گوید: خب از همین مرتبه به مرتبهٔ اطمینان رسیدی و در همین مرتبه اعمالت را انجام دادی، گناه نکردی، واجبات را انجام دادی، به تکالیف عمل کردی و دیگر از گرفتاری‌های دنیا راحت شدی و برای تو اطمینان به نعمت الهی حاصل شد! خب این یک اطمینان است، یک اطمینان هم ولیّ خدا پیدا می‌کند و در هنگام رفتن برای او خطاب ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ﴾ می‌آید! آن‌هم یک اطمینان است، اطمینان مراتب مختلفی دارد.

تلمیذ: تأنیث را عرض می‌کنم که فرمودید روح وقتی که بالا هست [تأنیث و تذکیر معنا ندارد].

---

[1] . کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۵۴.

استاد: نه، فرق نمی‌کند پیغمبر هم اگر باشد و خدا بگوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ﴾، نفس پیغمبر الآن تعلق به بدن دارد و این نفس الآن می‌خواهد قبض روح بشود نه آن روح، آن که قبض ندارد! این نفس الآن می‌خواهد متحول بشود و برگردد.

تلمیذ: آیا این جنبهٔ چپ که فرمودید از باب مزاح بود؟

استاد: نه، در روایات داریم منتها باید روایات را تأویل کرد.

تلمیذ: روایتی هست که سندش ضعیف است؛ از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کردند که نزد ما قومی هستند که این سخن را می‌گویند. امام فرمودند که همان خدایی که آدم را خلق کرد، برای او کاری ندارد که حوا را هم جداگانه خلق کند.[1] *مرحوم علامه طباطبائی در آیهٔ اول سورهٔ نساء که می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا﴾*[2] ***این بحث را دارد که منظور شخصی است یا نوعی است. بیشتر این جهتش را [مدّنظر دارند].***

استاد: خب این ﴿وَخَلَقَ مِنۡهَا﴾ به همان نفس برمی‌گردد از همان نفس آدمی که خدا آدم را خلق کرد، زوجه‌اش خلق شده است.

تلمیذ: مرحوم علامه در همین آیه دارند که حوا از حقیقت آدم خلق شده است.

استاد: بله، از همان نفس [خلق شده است]. این یک بحثی است که خیلی چیز نیست! کیفیت نزول

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷.

[2] . سوره نساء (۴) آیه ۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۷۳:
«و از آن نفس، زوجه‌اش را بیافرید.»

آن حقیقت از آن جنبهٔ ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ که چه قسم می‌شود که یک حقیقت واحده بااینکه وحدت خارجی دارد ولی در نزول در عوالم یک‌دفعه می‌بینید دو قسم شد و هردو قسم هم خصوصیت خاصّ خودش را پیدا کرد! این یک مقداری توضیح دارد و یک گیری این وسط هست!

تلمیذ: گیر که زیاد دارد!

استاد: یک‌دفعه چطور می‌شود که این‌طوری می‌شود و قیافه‌اش این‌طوری می‌شود و نمی‌دانم این یک چیزهای اضافه دارد و آن یک چیزهای زیاد دارد و خلاصه آن کم دارد و این وسط چه تغییر و تحولاتی [انجام می‌شود]؟! گاهی وقت‌ها در خواب این مسئله دیده شده است و در خواب دیده‌اید که مثلاً دارید با کسی صحبت می‌کنید و یک‌دفعه او به یکی دیگر تبدیل می‌شود؛ همان کسی که دارید با او حرف می‌زنید! این خواب است و تخیل نیست! یک‌دفعه این رفیقتان که دارید با او صحبت می‌کنید عوض می‌شود و به یک رفیق دیگر و به یک شخص دیگر [تبدیل می‌شود]، این قضیه چیست؟! اگر به این نکته رسیدید خیلی از مشکلات و مسائل حل

می‌شود! با یکی [صحبت می‌کنید] یک‌دفعه می‌بینید که قدش کوچک شد یا یک‌دفعه قدش بزرگ شد! زن مرد شد یا مرد زن شد! اصلاً اینها چیز عجیبی هستند و خلاصه مطالبی است!

تلمیذ: جنبهٔ تجردش پذیرای صور مختلفه است و تجردی که در اوست اقتضای این را دارد که هر شکلی بشود.

استاد: بله، یعنی هر طوری می‌خواهد بشود بشود!

تلمیذ: منظور این است که این وسعت و ظرفیت را دارد.
استاد: از قضیهٔ ذکوریت پشیمان شدید؟!
تلمیذ: بله! ای کاش ...

استاد: در قضیه‌ای داریم که امام حسن علیه‌السّلام در مدینه در جایی نشسته بودند و ـ اتفاقاً روایتش صحیح است و در مناقب ابن شهرآشوب هست ـ داشتند صحبت می‌کردند که مثلاً چرا با این معاویه صلح کردی؟ حضرت فرمود: اگر من بخواهم می‌توانم همه کار بکنم منتها ما براساس مشیت خدا حرکت می‌کنیم! اگر من بخواهم، مدینه را به شام می‌برم و شام را به مدینه می‌آورم! زن را مرد می‌کنم و مرد را زن می‌کنم! یکی آنجا بود که یک چیزی‌اش می‌شد، گفت: اگر راست می‌گویی بکن! یک‌دفعه حضرت فرمود که برو چادر سرت کن چرا اینجا جلوی مردها نشستی؟! چشم باز

کردند و دیدند گیس درآورد! یک چیزهایی را ازدست داد و یک چیزهای دیگر پیدا کرد و خلاصه فرار کرد و رفت! حضرت فرمودند: خب ما که این شخص را این‌طور کردیم، آن مخدرهٔ در خانه را هم مرد کردیم! تا حالا این در خدمت او بود، از این به بعد او در خدمت این است! خلاصه در خانه رفت و دید که یک سبیل کلفتی در خانه نشسته است! گفت: تو کجا بودی؟! او گفت که تو تشریف بیاور با تو کار دارم! تابه‌حال جنابعالی رو و بالا تشریف داشتید و الآن نوبت من است و قرار است که جاها را عوض کنیم! البته حضرت فرمودند: اینها صاحب یک بچه هم می‌شوند. بعد حضرت فرمودند: اینها یک بچه هم پیدا می‌کنند. خلاصه مدت‌ها بود و بعد آمد توبه کرد و حضرت هم آنها را سر جای اول برگرداندند و گفتند: خلاصه هردو را امتحان کردید! او هم آدم خوبی شد.[1]

تلمیذ: بچه هم خنثیٰ به‌دنیا آمد.

استاد: بله، خنثی بود و حضرت فرموده بود. قضیه چیست؟! حضرت این وسط چه‌کار کرد؟!

---

[1] . الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۷، با قدری اختلاف.

بالأخره [این قضیه صحیح] هست و [این‌طور] بوده است، چه شد؟! یعنی صورت رجولیت این را به جسمیت آن چسباند؟ نه، هرکدام سر جای خودش هست. آیا صورت نوعیهٔ رجولیت او را تبدیل به انوثیت کرد یا آن رجولیت را به حال خودش باقی گذاشت و فقط در بدن و جسم تصرف کرد؟ نه، واقعاً آن‌طرف زن شد و آن یکی هم مرد شد نه‌اینکه آن مرد بود ولی احساسات زنانه داشت، این خیلی فرق می‌کند! واقعاً زن شد! یک مرد چه چیزی می‌خواهد و یک زن چه چیزی می‌خواهد؟ آن احساسات و عواطفش چگونه است؟ این احساسات و عواطفش چگونه است؟ آن تعقلش چگونه است؟ وقتی حضرت [این کار را] می‌کند همه را عوض می‌کند، ناقص که نمی‌کند! هر کاری که حضرت می‌کند تا آخر درست انجام می‌دهد، فابریک! انگار این از اول خواستگاری رفته است! ولی آن خاطره در ذهن هست! این خاطره‌ای که من این‌گونه بودم و این‌طوری بودم را در این مدت با خودش دارد چون بالأخره آن خاطره مربوط به روح است و به

جنبهٔ تجرد علمی روح برمی‌گردد! حضرت آن را دست نمی‌زند که اصلاً به‌طورکلی خاطره را عوض کند و تبدیل به یک خلق دیگری بشود که اصلاً ارتباطی ندارد، آن را به حال خودش باقی می‌گذارد که حواستان باشد! در ظاهر عواطف، احساسات، افعال و تصرفات عوض می‌شود، همه چیز در ظاهر تغییر پیدا می‌کند ولی بعد چون آن خاطره هست حضرت می‌بیند که حالا اینها [پشیمان] و متنبه شدند، حضرت هم تصرف می‌کند و دوباره برمی‌گرداند!

چه قضیه‌ای اتفاق افتاد؟! چطور شد؟! این چه مسئله‌ای است؟! همین‌که در اینجا روح واحده از آن عالم نزول پیدا می‌کند، همان کیفیت تشکلش در عوالم به صور مختلفه [درمی‌آید] چون در خود همان عوالم هو المصور و له الأسماء الحسنی، در آن اسماء الحسنی در بعضی‌ها جنبهٔ انفعالی قوی‌تر است و در بعضی جنبهٔ فعلی و فاعلی قوی‌تر است، آن یکی به حساب غلبهٔ جنبهٔ انفعالی به صورت تأنیث درمی‌آید و این یکی به حساب غلبهٔ جنبهٔ فاعلی به‌صورت تذکیر درمی‌آید! آن نزول را امام

علیه‌السّلام انجام می‌دهد و وقتی او انجام داد به‌واسطهٔ تأثیر علیت در معلول، مثال او هم تغییر پیدا می‌کند و مثال که تغییر می‌کند، در خارج هم عوض می‌شود؛ خصوصیات عوض می‌شود و او تبدیل به زن و دیگری تبدیل به مرد می‌شود و دوباره مسئله به حالت اول خودش برمی‌گردد! پس ائمه علیهم‌السّلام خیلی کارها می‌توانند انجام بدهند و ما خبر نداریم! روی این مسائل فکر کنید! طرف می‌گوید که ائمه هم مثل بقیه هستند، کاری انجام نمی‌دهند! مثل بقیه هستند! منتها خب اینها حواسشان جمع است که گناه نکنند! یکی دیگر می‌گوید که اینها گناه هم می‌کنند منتها توبه می‌کنند! خب [این‌طوری] تازه مثل تو شدند! در صحبت‌ها و سخنرانی‌ها می‌گوید: ائمه گناه هم می‌کنند منتها توبه می‌کنند، خدا توبه را برای چه کسی گذاشته است؟! فقط برای ما که نیست!

تلمیذ: در درس یکی از آقایان مراجع بحث در خصوص گسترش و وسیع کردن حرم و اماکن متبرکه مطرح شد و من بدون ذکر اسم نظر مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را بیان کردم. او می‌دانست که ما منسوب به این مکتب هستیم، گفت که شما این ولایت‌ها را برای امام درست کردید! کجا امام این ولایت‌ها را دارد؟!

تأثیر میزان افق در ثبوت هلال

تلمیذ: رؤیت هلال طریقیت است؟ چرا اعلام کردند؟

استاد: بله. خب اینجا طریقیت نبوده است.

تلمیذ: ماه بوده است.

استاد: نه، کسی ندیده است.

تلمیذ: کسی ندیده ولی [بالای افق بود].

استاد: از تحت‌الشعاع خارج شده بود یا نه؟ اگر از تحت‌الشعاع خارج بشود همه به‌واسطهٔ چشم خود می‌توانند ببینند.

تلمیذ: پنج درجه بالای افق هست و ۱۲ درجه با شمس فاصله دارد ولی قابل رؤیت نیست.

استاد: وقتی قابل رؤیت نیست پس آن روز ثابت نیست چون طریقیت است.

تلمیذ: از نظر علمی بوده است.

استاد: اتفاقاً از نظر علمی نبوده است یعنی از نظر علمی گفتند که تحت‌الشعاع بوده است.

تلمیذ: در آفریقا قابل رؤیت بوده است.
تلمیذ: مسئول دفتر یکی از آقایان گفت که الآن ۱۲ درجه با شمس فاصله دارد و دیده نمی‌شود!

استاد: آیا شما یا آنها با چشمشان ولو با اجهزه و تلسکوپ ماه را دیده‌اند یا نه؟!

تلمیذ: می‌گویند که دیده نمی‌شود.

استاد: خب دیده نمی‌شود تمام.

تلمیذ: دیده نمی‌شود چون نور شمس نمی‌گذارد که دیده بشود.

استاد: بنده هم همین را عرض می‌کنم پس جنابعالی مؤید هستید. از نظر علمی بوده ولی تحت‌الشعاع بوده و قابل رؤیت نیست. طریقیتی که بنده عرض می‌کنم این است که هلال به مقداری از افق فاصله داشته باشد که بتوان با چشم عادی لولا الغیوم و لولا الأغبرة و الدخان آن را دید. حالا اگر این رؤیت هلال در خروج تحت‌الشعاع در جایی

باشد که اغبره باشد و قابل رویت نباشد، این را می‌گوییم که اشکال ندارد. اینکه بگوییم: موضوعیت دارد این است که در وضع و در رفع، منوط به آن است. اگر این موضوعیت داشته باشد معنایش این است که هر جا و هر قریه‌ای تا با چشم خودشان نبینند، اگر هزار نفر هم شهادت بدهند فایده ندارد! تا با چشم خودشان نبینند در اینجا اثبات شهر جدید نمی‌شود! بنده می‌گویم: این را قبول نداریم. آنچه که ما قبول داریم این است که رؤیت هلال به‌نحوی باشد که با چشم عادی لولا الأغبرة و الغیوم قابل رؤیت باشد گرچه این شخص نبیند.

تلمیذ: آن کسی که قائل به موضوعیت است اگر دو شاهد عادل بگویند قبول است.

استاد: در آنجا صحبت در این است که خود نفس رؤیت باید تحقق خارجی پیدا کند. اگر در یک قریه‌ای خود این رؤیت تحقق خارجی پیدا نکرده است ولکن شما علم دارید بر اینکه در بلاد دیگر دیده‌اند، این فایده‌ای ندارد و نفس رؤیت خارجی باید در اینجا تحقق پیدا کند. موضوعیت محضه این را می‌گوید. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در کتاب رؤیت هلال قائل به این مسئله هستند که

موضوعیت باید ..... «**صوموا لِرؤیتِه**» نه «صوموا إذا تعلموا أنّه خرج عن تحت‌الشعاع»! «**صوموا لِرؤیتِه و أفطِروا لِرؤیتِه.**»[1] پس در اینجا این موضوعیت موضوعیت محضه است الاّ اینکه در اینجا در یک جا موضوعیت داشته باشد منتها شارع در اینجا در این موضوعیت از باب علم تنزیلی شهادت عدلین را هم جانشین رؤیت خارجی و موضوعیت کرده است. یا تمام شدن سی روز یا شهادت عدلین که در اینجا از باب حجت تنزیلی است پس حجت بالذات عبارت از موضوعیت محضه است یعنی نفس رؤیت. به نظر ما می‌رسد که مسئله این‌طور نیست، در رؤیت هلال اصل مسئله براساس موضوعیت است نه موضوعیت محضه، موضوعیت به‌عنوان طریق برای اثبات شهر جدید! یعنی وجود هلال و موقعیت هلال به‌نحوی باشد که چشم عادی لولا الغیوم بتواند ببیند! ما این را می‌گوییم یعنی اگر اغبره و غیوم نباشد، این چشم عادی بتواند ببیند. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه

---

[1] . عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۳۳.

ـ در اینجا می‌فرمایند که اثبات شهر جدید منوط به رؤیت است و اگر اغبره باشد باید حکم به رؤیت نکنید و باید استمرار شهر سابق را داشته باشید. ما می‌گوییم که نه، اگر به‌واسطهٔ قول افراد برای ما ثابت شد ...

تلمیذ: پس طریقیت شما طریقیت محضه نیست.

استاد: نه طریقیت، طریقیت محضه است ولی درصورتی‌که هلال فوق تحت‌الشعاع باشد نه تحت‌الشعاع باشد! اگر تحت‌الشعاع باشد که آن روز، روز جدید نیست! رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در زمان خودش و ائمه علیهم‌السّلام در زمان خودشان به کدام روز روزه می‌گرفتند و به کدام روز افطار می‌کردند؟! به کدام رؤیت؟! آیا به وجود هلال در تحت‌الشعاع بوده است؟ خب اینکه نبوده است. آیا به خروج هلال از تحت‌الشعاع بوده است؟! خب ما هم همین را می‌گوییم. خروج هلال از تحت‌الشعاع باید باشد تا ما حکم کنیم. اینکه امسال اتفاق افتاد آیا هلال خارج از تحت‌الشعاع را دیدند یا نبوده است؟ اگر نبوده است سؤال بنده این است که اگر الآن پیغمبر بود آیا امروز را روز آخر رمضان

اعلام می‌کرد یا روز اول شوال؟!

تلمیذ: اگر هشت درجه باشد چطور؟

استاد: فایده ندارد تا هشت درجه باشد هم قابل رؤیت نیست، تازه تا دوازده درجه هم مشروط است! از دوازده درجه به بالا دیگر روشن است. این زیر هشت درجه بود، چطور در زیر هشت درجه قابل رؤیت است؟!

تلمیذ: یعنی قابل رؤیت نبوده است؟

استاد: قابل رؤیت نبوده است، وقتی قابل رؤیت نیست چطور حکم به دخول شهر جدید کردید؟!

تلمیذ: از نظر علمی گفتند.
استاد: نظر علمی که دخول به شهر جدید را نمی‌گوید، [نظریهٔ علمی] می‌گوید: هلال الآن این مقدار پیداست البته حالا راست یا دروغ آن بماند، خیلی از این [نظریات] علمی کشک است! علم هیئت می‌گوید که هلال این‌قدر از افق بالاتر بوده است. می‌گوییم که قبول، می‌پذیریم ولی الآن شهر جدید نیست! اگر تحت‌الشعاع باشد قابل رؤیت نیست. رسول خدا حکم شهر جدید را براساس خروج از تحت‌الشعاع قرار داد نه براساس تحت‌الشعاع! اشکال اینجاست. لذا ما قائل به طریقیت هستیم نه‌اینکه قائل به طریقیت نیستیم ولی درصورتی‌که اصل موضوع ثابت بشود آن‌وقت می‌گوییم: طریقیت، چه دیدیم و چه ندیدیم! حتی اگر شما ماه را ندیدید ولی یقین دارید. در هیچ کجای ایران ماه دیده نشود و تمام ایران همه غیوم باشند و یک نقطه در ایران پیدا نکردید که در آنجا غیوم نباشد ولی علم دارید ـ نه حدس! ـ بر اینکه الآن ماه در سیزده درجهٔ بالای افق قرار دارد ما می‌گوییم: بله، ولی مرحوم آقا می‌گویند: نه، اینجا باید حکم به استصحاب کرد! ما می‌گوییم که نه حکم به دخول می‌کنیم. این را طریقیت می‌گوییم ولی موضوع باید ثابت بشود و خروج هلال از تحت‌الشعاع بشود آن‌وقت حکم [دخول] به شهر جدید می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد